



بخش چهارم فصل 17 : از لیمو ترشی که در دست دارید، شربت

درست کنید.

آدم های منفی درست عکس این کار را می کنند و همین که زندگی یک لیموترش به دستشان می دهد، دست از همه چیز می شویند و می گویند (فاتحه ام خوانده است، سرنوشتم این است، یک ذره هم شانس ندارم) بعد هم از دنیا بد می گویند و از بخت بد خود گلایه می کنند ولی وقتی به دست یک آدم عاقل لیمو ترش می دهند، از خود می پرسند: (از بدبختی چه درسی می توانم بگیرم؟ چطور می توانم وضعیت خودم را بهتر کنم؟ چطور می توانم از این لیمو شربت بسازم؟)

تلما تامپسون ، ساکن نیویورک است او از تجربه هایش این طور حرف می زند : در فاصله جنگ، شوهرم را به اردوگاه ارتش در نزدیکی صحرای موژاو در نیومکزیکو بردند. من برای آن که پیش او زندگی کنم به آنجا رفتم، ولی از آنجا متنفر بودم. بقدری درمانده و متأسف بودم که برای پدر و مادرم نامه نوشتم و به



- تهران - میدان 7 تیر - خیابان قائم مقام - نرسیده به خیابان فجر - نبش کوچه سام - پلاک 17 - طبقه 4
- تلفکس : 5- 88349670 (021) - فاکس : 88349673 (021)
- URL:www.parsnamaddata.com
- E-mail : info@parsnamaddata.com

آنها گفتم که دیگر طاقت ندارم و به خانه برمیگردم. به آنها گفتم که دیگر یک دقیقه هم تاب ماندن ندارم و ترجیح می دهم مرا به زندان بیندازند تا اینجا زندگی کنم. پدرم جواب نامه ام را فقط در دو خط داد، دو خطی که همیشه در خاطر من خواهد ماند، دو خطی که زندگی مرا به کلی تغییر داد.

((دو مرد از میان میله های زندان به بیرون نگاه کردند))

یکی گل و لای را دید و دیگری ستاره ها را.))

این دو خط را بارها و بارها خواندم تصمیم گرفتم ببینم در موقعیتی که هستم، چه چیزهای مثبتی وجود دارند. باید دنبال ستاره ها می گشتم. با بومی ها دوست شدم و واکنش آنها متحیرم کرد، وقتی به بافتنی و سفالگری آنها علاقه نشان دادم. کارهای دستی و ظروف محبوبشان را به من دادند. در حالیکه حتی حاضر نبودند، آنها را به جهانگردان بفروشنند. درباره شکل های اعجاب انگیز کاکتوسها و درختان بومی تحقیق کردم و سگهای محلی که از غروب به بعد وظیفه نگهبانی را بر عهده می گرفتند و درباره پیدا کردن و جمع آوری صدف هایی که از میلیون ها سال پیش



روی شنهای صحرا و بر بستر اقیانوسی که اینک خشک شده بود، بر جامانده بودند
به مطالعه پرداختم.

این تغییرات اعجاب آور را چه چیز در زندگی من ایجاد کرده بود؟ صحرای
موژاو هیچ فرقی نکرده بود، سرخ بوستان فرقی نکرده بودند.

این من بودم که برداشت ذهنی خود را تغییر داده بودم و با این کار تجربه ای
دردناک را به هیجان انگیزترین ماجرای عمر خود تبدیل کرده بودم. خدا می داند
از کشف این موضوع، چقدر هیجان زده و مشتاق بودم، آن قدر که کتابی به نام
(باورهای روشن) نوشتم. من از پنجره زندانی که به دست خود ساخته بودم، به
بیرون نگاهی انداختم و ستاره ها را پیدا کردم.

یک بار در جنوب فلوریدا با کشاورزی ملاقات کردم که حتی توانسته بود
لیموی سمی را به شربت تبدیل کند. اولین بار که به سراغ مزرعه اش آمد، پاک
نالامید شد. زمین مزرعه بقدری بایر بود که او درخت میوه نمی توانست در آن
بکارند که هیچ، به درد پرورش خوک هم نمی خورد. در آنجا جز بلوط چیزی به



- تهران - میدان 7 تیر - خیابان قائم مقام - نرسیده به خیابان فجر - نبش کوچه سام - پلاک 17 - طبقه 4
- تلفکس : 5- 88349670 (021) - فاکس : 88349673 (021)
- URL:www.parsnamaddata.com
- E-mail : info@parsnamaddata.com

عمل نمی آمد و پر از مارهای سمی خطرناک بود. ناگهان فکری به ذهنش رسید، او می توانست از این دارایی به درنخور، سرمایه ای فراهم آورد. تصمیم داشت از مارهای زنگی، منبع درآمد عظیمی کسب کند، همه داشتند شاخ در می آوردند. ولی او گوشت مارها را کنسرو می کرد. چند سال پیش که به سراغش رفتم، دیدم جهانگردها به آنجا سرازیر شده اند. تا مزرعه مار زنگی را که حالا بیست هزار مار در آن به این طرف و آن طرف می روند تماشا کنند. دیدم که او سم مارهایش را می گیرد و با کشتی به آزمایشگاه تهیه پادزهر می فرستد. دیدم که پوست مارها را با قیمت های عجیبی می فروشد تا از آنها کفش و کیف زنانه درست کنند. دیدم که گوشت مار کنسرو را به همه جای دنیا صادر می کند.

فرمول نیچه برای ساختن این مرد این است : **(فقط تحمل ضرورت کافی**

نیست بلکه باید آن را دوست داشت.)



- تهران - میدان 7 نیر - خیابان قائم مقام - نرسیده به خیابان فجر - نبش کوچه سام - پلاک 17 - طبقه 4
- تلفکس : 5- 88349670 (021) - فاکس : 88349673 (021)
- URL:www.parsnamaddata.com
- [E-mail : info@parsnamaddata.com](mailto:info@parsnamaddata.com)

مردی که مفهوم علمی حیات را تغییر داد، می گوید (اگر آنقدر ناتوان و معلول نبودم، نمی توانستم کاری به آن عظمت را انجام بدهم این اعتراف چارلز داروین است که معلولیتش کمکش کرد تا به نتایج نامنتظره دست پیدا کند.)

دو دلیل وجود دارد که در هر حال باید سعی خودمان را بکنیم با انجام این کارها چیزی از دست نمی دهیم. دلیل اول : ممکن است موفق شویم. دلیل دوم : حتی در صورت موفق نشدن همین تلاش برای تبدیل منفی به مثبت، به جای نگاه کردن به پشت سر، به رو به نگاه کنیم. به جای افکار منفی، افکار مثبت را در ذهن خود جایگزین سازیم، در نتیجه انرژی ها آزاد می شوند و چنان مشغول کار می شویم که یادمان می رود برای گذشته ها سوگواری کنیم.